

بسم الله الرحمن الرحيم

آثار موازنه قدرت در روابط بین الملل

سید عبدالعلی قوام

در باره موازنه قدرت نظریات و تعاریف گوناگونی ارائه گردیده است . برخی آنرا تغییر شکل توزیع قدرت و یا مکانیسمی خودکار در روابط بین المللی دانسته و همچنین به وضعیتی تعبیر و تفسیر کرده اند که موجب ایجاد تعادل و یا عدم تعادل مطلوب و مناسب می گردد . این مسأله هنگامی مطرح میشود که دولت و یا گروهی از دول به صورتی خواستار افزایش قدرت خویش میگردند که باعث برهم خوردن سیستم توزیع قدرت در سیاست بین المللی و یا منطقه ای می شود . امکان دارد پاره ای از دولتها روند فزونی قدرت دیگران را تهدیدی نسبت به امنیت و استقلال و منافع خود تلقی کنند و برای برقراری مجدد موازنه قدرت عکس العملهایی بصورتهای نظامی و یا دیپلماتیک نشان دهند^۱

محققان روابط بین الملل به گونه های متفاوت با مفهوم موازنه قدرت برخورد کرده اند . ما در اینجا بطور مختصر به پاره ای از آنها اشاره میکنیم .
۱ . تعادلی که از توزیع برابر و یا نابرابر قدرت میان دول ناشی میشود .

1. Ernest Hass, «The Balance of powers, concept or propaganda ? World Politics, 5(July 1953), 442 - 77.

۲. موازنه‌ای که بر اثر تسلط یک دولت بوجود می‌آید .
۳. سیستمی که موجب برقراری صلح و ثبات نسبی می‌گردد .
۴. سیستمی که از عدم ثبات و جنگ ناشی می‌شود .
۵. نوعی سیاست قدرت^۲

پیش نیازهای عمده‌ای که میتوان برای سیستم موازنه قدرت ضروری دانست عبارتند از: بازیگران متعدد سیاسی - فقدان یک اقتدار مشروع - کزی و منحصر بفرده، که بازیگران اصلی (دولت‌ها) را در تحت تسلط خود قرار دهد - توزیع نسبی نابرابر عناصر متشکله قدرت (اعم از اقتصادی، سیاسی ایدئولوژیکی و نظامی) میان بازیگران سیاسی ، که بر اساس آن دولت‌ها در طبقه‌بندیهای بزرگ ، متوسط و کوچک قرار می‌گیرند - رقابت مستمر لکن کنترل شده مناقشات میان بازیگران سیاسی حاکم برای کسب ارزشها و نیز تسلط بر منابع کمیاب جهان - و بالاخره تفاهم میان رهبران قدرتهای بزرگ در مورد نفع مشترک ناشی از دائمی بودن مکانیسم توزیع قدرت موجود^۳.

2 . Hans Morgenthau, In Defense of the National Interest, Knoph, N.Y, also, politics Among Nations, Knoph, N.Y. 1967, 4 th ed. ch. 14, 1951.

۳. باید میان سیستم موازنه قدرت (نیروها) ملی و یا داخلی از یکسو و نیز سیستم موازنه قدرت بین‌المللی ازسوی دیگر تفکیک قائل شویم . معیار وضابطه اصلی این تمایز وجود استقلال و خود مختاری است . بدین معنی که در چهارچوب حکومت‌های ملی و داخلی، بازیگران (افراد ، گروه‌های قومی و نژادی، شرکتها، شهرداریها ، احزاب سیاسی، اتحادیه‌های کارگری و . . .) از استقلال عمل تام برخوردار نیستند زیرا هر یک از آنها میبایست از اقتدار مرکزی مشروع تبعیت کنند ، در حالیکه برطبق قوانین مربوط به موازنه قدرت بین‌المللی هیچ اقتدار مرکزی که دولت‌های ملی را در تحت کنترل خود قرار دهد وجود ندارد .

سیستم موازنه قدرت آلترناتیوهای را در اختیار سیاستگذاران خارجی میگذارد بدین معنی که آنها باید برای حل و فصل اختلافات فیما بین یا از روشهای مسالمت آمیز و صلح جویانه بهره‌گیرند و یا مخاطرات و پی‌آمدهای ناشی از جنگ را پذیرا شوند . در روابط بین‌الملل ، سیستم موازنه قدرت بصورت یک راه سیانی بین نظم و هرج و مرج بین‌المللی مطرح نظر قرار میگیرد . نظم جهانی مستلزم وجود اقتدار مرکزی برای شکل دادن به روابط میان دول است، درحالیکه در روند هرج و مرج و بی‌قاعدگی، بازیگران سیاسی (دولتها) فقط بر اساس قانون جنگل عمل میکنند . بعبارت دیگر تنها قوی‌ترین و موقعیت‌شناس‌ترین بازیگران امکان رشد و پیشرفت داشته و بازیگران ضعیفتر در معرض خطر و نابودی قرار میگیرند .^۴ سیستم موازنه قدرت تدریجاً بر اثر سازش میان دو وضعیت نظم و هرج و مرج مطلق تحول پیدا کرده است . طبیعتاً در چنین شرائطی حفظ استقلال عمل هر یک از بازیگران به سود دولتهای قوی تر تمام میشود . البته تقسیم قدرت جهانی میان بازیگران مختلف و نیز رقابتهای مستمر برای کسب قدرت ، نفوذ و سایر ارزشها تا اندازه‌ای میتواند باعث حفظ امنیت دولتهای کوچک و بزرگ شده و دولتهای تجدید نظر طلب و توسعه‌گر را به انجام واکنشهایی در جامعه بین‌المللی وادار نماید .

به نظر گروهی از دانشمندان روابط بین‌المللی سیستم موازنه قدرت بصورت یک نظم انعطاف‌پذیر و غیر رسمی دولتها تلقی میشود که باعث تقلیل توانائیها و امکانات بالقوه آنها میگردد . در این روند علی‌الاصول قدرتهای بزرگ باید از ترتیب و سلسله مراتب قدرت راضی باشند و از

4. Roger D. Masters, «World Politics As a primitive political system» World poitics, 16 (July 1964) 595 - 619

استقلال عمل بیشتری برخوردار شوند . این قدرتها مساعی لازم بعمل میآورند تا از کوشش هر دولتی برای تسلط بر جهان جلوگیری کنند و ضمن سماعت از ظهور مرکز قوی اقتدار بین المللی ، سیستمهای سیاسی داخلی خود را از مداخلات خارجی مصون نگهدارند . در شرائطی که یک یا چند قدرت بزرگ در تلاش برای تسلط بر جهان باشند ، هنگامیکه این قبیل دولتها مشروعیت داخلی حکومتهای دیگر را مورد سئوای قرار دهند سرانجام در صورت وقوع جنگهای بزرگ نمیتوان انتظار داشت که سیستم موازنه قدرت بین المللی بتواند نقش یک سیستم تنظیم کننده را در روابط بین المللی ایفا نماید .

سیستم موازنه قدرت از قرن هفدهم تا به امروز دستخوش دگرگونیها و تحولات بسیاری شده است . از این رو باید برای هر دوره از تاریخ روابط بین المللی مشخصات و ویژگیهایی را در نظر گرفت . سیستم موازنه قدرت کلاسیک که در یک جو خاص سیاست بین المللی ظاهر گردید و بعنوان نخستین مرحله عصر طلایی موازنه قدرت بشمار میرود دربرگیرنده دورانی میان سالهای ۱۶۴۸ (امضاء قرارداد صلح وستفالی) و ۱۷۸۹ (وقوع انقلاب فرانسه) میباشد . در این دوران سلطنتهای مطلقه رفته رفته جای خود را به حکومتهایی دادند که در آنها حاکمیت مردم مطرح گردیده و از شدت جنگ میان دولتهای ملی کاسته شده بود و در صورت برخورد میان آنها مردم غیرنظامی دولتهای بزرگ اروپائی بندرت تحت تأثیر قرار میگرفتند . در این دوران اختلاف چندانی میان حکام اروپائی مشاهده نشد و اکثر این دولتها طالب حفظ سیاست وضع موجود بودند . وقوع انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه

5. See Raymon Aron. *Peace and war: A theory of International Relations* (N.Y. Doubleday), 1966.

also, Stanley Hoffmann, *The state of War: Essays on the theory and Practice of International politics* (N.Y. Praeger, 1965). and Hans Morgenthau, *Politics Among Nations: The struggle for power and peace* (N.Y. Knopf, 1973).

سیستم موازنه قدرت کلاسیک را بطور ناگهانی دستخوش بی ثباتی ساخت. سیاستهای توسعه طلبانه ناپلئون و درگیریهای نظامی وی برای برقراری یک نظم نوین در فرانسه و سپس بصورت الگوئی برای جهان ، به کلی سیستم موازنه قدرت را دستخوش دگرگونی ساخت زیرا رفتارهای سیاسی و نظامی مزبور برخلاف عرف معمول و متداول سیاسی متبع در چهار چوب سیستم موازنه قدرت کلاسیک بود . قبل از این دوران اصول حاکم بر روابط میان دول حفظ جنگها در حالت محدود آن و نیز عدم تلاش قدرت های بزرگ برای تسلط بر سایرین بود .

دولتهای قوی اروپا نسبت به سیاستهای توسعه طلبانه ناپلئون واکنش نشان دادند . این واکنش بصورت برقراری اتحاد با یکدیگر به منظور شکست وی و اعاده اصولی نظیر مشروعیت ، اعتدال و آرامش در سیستم مغشوش بین المللی بود .

بدنبال شکست نهائی ناپلئون در واترلو ، قدرتهای بزرگ اروپا در کنگره وین (۱۸۱۵) گرد آمدند تا مجدداً سیستم موازنه قدرت را برقرار سازند . با رهبری افرادی چون مترنیخ و تزار الکساندر عصر جدیدی در شکل گیری موازنه مجدد قدرت به وجود آمد . این وضعیت عملاً تا آغاز جنگ بین الملل اول ادامه یافت . بنابراین فاصله میان کنگره وین (۱۸۱۵) و ۱۹۱۴ را میتوان بعنوان دومین دوره عصر طلایی موازنه قدرت کلاسیک تلقی کرد . بدنبال برگزاری کنگره وین کشورهای چون بریتانیا ، فرانسه ، پروس ، اتریش - هنگری و روسیه در چهار چوب یک سیستم ایدئولوژیکی همگون قرار گرفتند . مکانیسم حاکم بر روابط بین المللی نیز بگونه ای بود که حکومتهای مزبور در قلمروهای اجتماعی ، اقتصادی ، مذهبی و آموزشی یکدیگر مداخله نمی کردند و با اتخاذ یک رشته اقدام دستجمعی با وقوع هر گونه قیام و طغیان مردمی و ناسیونالیستی ای به مقابله برخاستند که

امکان داشت مشروعیت سلاطین اروپائی را مورد تهدید قرار دهد و با توزیع مجدد قدرت سیاسی تعدادی از واحدهای سیاسی چند ملیتی چون امپراطوریهای اطریش - هنگری و عثمانی را بی‌ثبات سازد .

در قرن نوزدهم دولتها برای نیل به مقاصد سیاست خارجی خود از ابزارهای سیاسی - نظامی بهره گرفتند . ولی میتوان گفت که حدوث جنگها به حداقل ممکن کاهش پیدا کرد . رهبران کشورهای اروپائی وقوع جنگهای مقدس، آزادیبخش ملی و اصولاً جنگهایی را که در تعقیب مقاصد ایدئولوژیکی بودند فوق‌العاده خطرناک تلقی کردند زیرا معتقد بودند که عدم محدودیت مناقشات مزبور میتواند وضع موجود بین‌المللی (و یا به عبارت دیگر وضع موجود مورد قبول برگزیدگان قدرتهای بزرگ) و نیز مشروعیت ملی آنها را مورد تهدید قرار دهد . در خلال قرن ۱۹ حقوق بین‌المللی مربوط به جنگ یک دوره تکاملی را پیمود بدین معنی که قدرتهای بزرگ ، شرکت در جنگ را - که به تخریب و نابودی آنها منجر میشد - فوق‌العاده مضر تشخیص دادند . حقوق بین‌الملل پس از برگزاری کنگره وین به نظام دیپلماتیک نظامی تازه بخشید . توجه به مقوله موازنه قدرت بعد از کنگره وین روشهای دیپلماتیک را دستخوش دگرگونیهای عظیمی کرد . در این دوران که اروپا بر اساس سیستم موازنه قدرت عمل مینمود ، دولتها توانستند مناقشات موجود را تحت نظم و کنترل بیشتری درآورند . نحوه برقراری موازنه بین قدرتهای محور ، اساس دیپلماسی این دوران بشمار میرفت . تجزیه و تحلیل‌های مزبور بیشتر ناظر و به نقش دولت موازنه دهنده و ماهیت ساخت اتحادها (بعنوان عامل اصلی جنگ همه علیه هم و یا برتری قدرت) بود .

در آغاز دهه ۱۸۷۰ برخورد نیروهای جدید با یکدیگر هدفهای کنگره وین را تحت الشعاع خود قرارداد . عوامل زیر از مهمترین عواملی بود که به

تحولات مزبور کمک نمودند : آثار تکنولوژیکی انقلاب صنعتی و متعاقب آن تولید و توسعه سلاحهای مخرب قوی ، ظهور ناسیونالیسمهای توده‌ای- تقویت ارتشهای امپریالیستی و گسترش تضادمنافع میان نخبگان حاکم و گسترش هویت ناسیونالیستی آنها و بالاخره سست شدن پیوندهای قبلی آنها با اریستوکراسی بین المللی .

قرن بیستم که با وقوع دو جنگ بزرگ جهانی همراه بود و همچنین تشنجات ناشی از جنگ سرد جملگی فرا رسیدن عصر جدیدی را در روابط بین الملل اعلام نمود . بی‌ثباتی سیاسی در وضعیت قوای قرن بیستم که ناشی از اختلافات ایدئولوژیکی و ناسیونالیسم امپریالیستی بود ابعاد وسیعی بخود گرفت . وجود رفتارهای انقلابی در بسیاری از کشورها ، شرائط عمده لازم برای حفظ موازنه قدرت بین المللی را برهم زد . انقلابیون معتقد بودند فقط در شرائطی میتوان به صلح پایدار دست یافت و به هدفهایی انسانی و اجتماعی نائل آمد که الگوی رفتاری و نیز ایدئولوژی جهانی آنها بر دنیا حاکم شود .

پس از جنگ دوم جهانی وجود سلاحهای هسته‌ای مخرب ، که به تقویت سیاست سد نفوذ (در چهار چوب تعارضات مربوط به جنگ سرد میان شوروی و آمریکا) کمک کرد و نیز گسترش مناقشات تا سرحد یک جنگ اتمی و کشیده شدن این دو ابر قدرت به آستانه جنگ هسته‌ای (پس از بحران موشکی سال ۱۹۶۲ کوبا) ، جنگ طولانی ویتنام ، تعارضات سازش ناپذیر میان کمونیستهای شوروی و چین ، جملگی مساعی جدیدی را در زمینه برقراری مجدد سیستم موازنه قدرت در پی داشتند. برای نیل به این هدف ضرورت داشت که ابر قدرتها و نیز قدرتها بزرگ (ژاپن ، هند ، اروپای غربی و . . .) بر مشروعیت سیستم حکومتی دیگران صحه گذارند و از دخالت در امور یکدیگر بپرهیزند . قدر مسلم آنکه استقرار این موازنه

بدون تأکید کمتر بر اختلافات ایدئولوژیکی و بدون برقراری موافقت‌نامه میان آنها امکان نداشت اما به هر حال در روند برقراری یک صلح نسبی در جهان لزوماً توزیع قدرت، قلمرو و ثروت بصورت عادلانه برای دولتهای ملی مطرح نبود.

اتخاذ پاره‌ای از استراتژیها از جمله جهت‌گیری عدم تعهد - که برای نخستین بار دهها دولت نو خاسته جهان سوم را در کنفرانس باندونگ (۱۹۵۵) گردهم آورد - عملاً سیستم موازنه قدرت را، که به دلخواه ابر قدرتها پس از جنگ جهانی بر اساس تقسیم جهان به دو بلوک شرق و غرب به وجود آمده بود، برهم زد. این امر قدرتهای بزرگ را بر آن داشت تا با وابسته ساختن برخی از دولتهای جهان سوم به خود مانع آن شوند که سیستم موازنه قدرت برهم خورد و از کنترل آنها خارج گردد. به نظر رئالیستهای سیاسی^۶ را نظر بر این بوده است که بواسطه

۶. تئوری رئالیسم سیاسی بر این اصل قرار دارد که سیاست بین‌المللی را باید بر مبنا و با توجه به کشمکش که بر سر قدرت وجود دارد تجزیه و تحلیل کرد. رئالیستها قدرت را برای تأمین منافع دولتها امری ضروری تلقی میکنند. البته دولتها در سیاست خارجی خود دارای اهداف دیگری نیز میباشند. ولی براساس این تئوری قدرت کلیه هدفهای مزبور را تحت الشعاع خویش قرار میدهد. تئوری رئالیسم در روابط بین‌المللی بر ناموزون و ناهمگن بودن منافع دول استوار است و در شرائطی که دولتها از قدرت بصورت بانفعل بهره نمی‌گیرند خواهان حفظ آن بصورت بالقوه میباشند. برخی از این نظریه پردازان معتقدند که مسئله قدرت از تمایل افراد برای تسلط بر دیگران سرچشمه میگیرد. بطور کلی از نظر رئالیستها اولاً قدرت برای بالا بردن منافع دولتها و حفظ برتری موقعیت آنها ابزاری قاطع تلقی میشود و ثانیاً جنگ وسیله‌ای است سیاسی برای رسیدن به این هدفها. ثالثاً افزایش قدرت دول، عامل مهمی در حفظ موازنه قدرت بشمار میرود.

وضعیت نوین حاصل از تقسیم جهان به دو بلوک متخاصم ، سرنگونی نظامهای استعماری و نیز اختراع سلاحهای هسته‌ای مدرن موجب آنست که سیستم موازنه قدرت از چند بعد مورد مطالعه قرار گیرد .

۱ . وجود دو بلوک با سیستم سرمایه‌داری و کمونیستی باعث شده است که موازنه قدرت نه تنها در سطح جهانی بلکه در سطوح منطقه‌ای (محلی) نیز حائز اهمیت تلقی گردد .

۲ . الگوی موازنه قدرت دستخوش دگرگونیهای اساسی شده است زیرا این سیستم اختلاطی است از موازنه سنتی بر مبنای توانائی های لازم برای شرکت موفقیت آمیز در جنگها و موازنه وحشت که براساس توانائی بازیگران برای جلوگیری از وقوع جنگ از طریق تهدید و تنبیه استوار است .

۳ . امروزه دیگر قدرت به مفهوم برخورداری از توانائی بیشتر برای رسیدن به هدفهای ملی تلقی نمیشود بلکه تاکید عمده بر تحصیل قدرت انعطاف پذیرتر میباشد .

۴ . قدرت نظامی در دفاع از منابع امنیتی حیاتی دول هنوز واجد اهمیت غائی و نهائی است ، لکن فائده آن در مقایسه با سایر اشکال قدرت که از طریق دیپلماسی ، چانه‌زدن و مذاکرات در باره مسائل غیر امنیتی به کرسی می‌نشیند ، کمتر است .

۵ . قول به تفکیک میان قدرت بالقوه و قدرت واقعی که در مناطق مورد تعارض به محک آزمایش گذارده میشود . زیرا قدرت واقعی نه تنها

7. Glenn snyder, Balance of powers in Neuclear Age, Journal of International Affairs, 1960. see also Joseph Frankel, International Relations, oxford unirvesity press, London, 2 nd ed., 1972, P.75- James E. Dougherty and Robert L. pflatzgraff, contending theories of International Relations, Leppincott, Philadelphia, N.Y., Toronto. 1971. P. 67.

به ابزار مادی بستگی دارد بلکه به توانائیهای لازم برای تجهیز حمایت‌های سیاسی در داخل و نیز خارج (در قالب اتحادها) نیازمند است.^۸

رتالیستها در مورد نقش جنگ در سیاست قدرت و نیز سیستم موازنه قدرت نظریات روشنی ارائه نمیدهند زیرا از یکسو سیاست قدرت را برای برقراری ثبات و صلح ضروری می‌پندارند و در این زمینه نظرات خود را مستند به تجارب تاریخی، منجمله صلح نسبی‌ای می‌سازند که در چهارچوب سیستم موازنه قدرت در اروپای قرن ۱۹ وجود داشت و از طرف دیگر جنگ را برای تحقق قدرت، امری ضروری تلقی می‌کنند و آنرا برای حفظ سیستم موازنه قدرت لازم می‌شمارند. شاید بتوان این تناقض را از طریق تعقیب سیاست قدرت بنحویکه دولت‌ها را از جنگ با یکدیگر باز میدارد حل نمود. برای نیل به این هدف باید از حدوث دگرگونیهای عمده‌ای جلوگیری کرد که ممکن است در وضعیت حقوقی و ارضی دول تغییرات شگرف پدید آورد. در این زمینه جنگ تنها یکی از طرق چندگانه‌ای است که میتواند موجد حفظ موازنه با ثبات شود بدون آنکه منجر به نابودی خود سیستم گردد.

طرفداران سیاست قدرت بخوبی به ضررهای ناشی از جنگ واقفند. لکن معتقدند که تجزیه و تحلیل آنها بر اساس واقعیات بین‌المللی استوار است و بنابراین تعقیب سیاست قدرت ازسوی کلیه دولت‌های مستقل اجتناب‌ناپذیر میباشد و در نتیجه تنها راه جلوگیری از جنگ ایجاد نوعی سیستم موازنه باثبات قدرت است.^۹ بر طبق نظر رتالیستهای سیاسی، جنگ و تهدید (حتی در عصر سلاحهای هسته‌ای) بصورت یکی از ابزارهای مهم سیاسی

8. See Henry Kessinger, 'The 1976 Alastair Buchan Memorial Lecture.

Surrival, septoct. 1976.

9. Raymond Tanter and Richard Ullman, (ed), Theory and Policy International Relations, Princeton, Unvresity Press, Princeton, N.J., 1972, P. 188.

است و حفظ منافع مهم و حیاتی و دفاع از آنها استفاده از توانائی‌های لازم را برای بکاربردن زور توجیه میکند. البته ماهیت قدرت در عصر اتم دستخوش دگرگونی‌های عمده‌ای شده است. توسعه تکنولوژی هسته‌ای سبب گردیده است که دولتها با آگاهی از آثار مخرب و دهشتناک اینگونه سلاحها، از بکاربردن آن خودداری کنند و به جنبه‌های غیرنظامی قدرت (روانی و فرهنگی) تأکید بیشتری نمایند .

شرق (شوروی) و غرب (آمریکا) نسبت به مفهوم موازنه قدرت دارای نظرگاه‌های مشابه نمیباشند. تفاوت در این زمینه از لحاظ تئوریک درخور بررسی و مطالعه است. اختلافات مذکور را میتوان بصورت تطبیقی در موارد زیر مورد تجزیه و تحلیل قرار داد .

۱ . شورویها بجای بکار بردن واژه سنتی موازنه قدرت از اصطلاح « همبستگی نیروها (قدرتها) » و یا « همبستگی واکنش این نیروها » استفاده میکنند .

۲ . رئالیستهای سیاسی در سیستم موازنه قدرت به موازنه میان ابر قدرتها و موازنه میان بلوکهای مخالف توجه دارند بنحویکه هر یک از آنها برای کسب بهترین موقعیت مبارزه میکنند و در این روند سیستم موازنه منطقه‌ای (محلی) را نیز مد نظر قرار میدهند، اما شورویها موازنه میان دو سیستم متخاصم را که دربرگیرنده بسیاری از دول میباشد ، جایگزین موازنه قدرت میان ابر قدرتها میکنند .

۳ . رئالیستهای سیاسی مقوله موازنه قدرت را با تأکید به نقش دولتها مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهند ولی شورویها آنرا موازنه‌ای میان طبقه کارگر و بورژوازی جهانی میدانند. در این دیدگاه علاوه بر دولتها به نقش جنبشهای سیاسی بین‌المللی توجه میشود . در این روند شورویها جنبش کمونیستی را مقتدرترین جنبش سی‌پندارند .

۴. شورویها بیش از رئالیستهای سیاسی غرب به جنبه‌های چند بعدی موازنه قدرت توجه می‌کنند و در این چهار چوب تأکید عمده آنها بر مسائل ایدئولوژیکی سیاسی (برای مثال آگاهی سیاسی توده‌ها) بعنوان اجزاء متشکله نیروهای ضد امپریالیستی است .

۵. از نظر شورویها ، خصوصیات نظام اجتماعی - سیاسی ، امکانات بالقوه اقتصادی ، درجه ثبات و استحکام ساخت اقتصادی جوامع ، کیفیت و امکان همکاری میان طبقات مختلف ، میزان حمایت مردم از حکومتها ، وحدت سیاسی و ایدئولوژیکی جامعه ، کارآئی قدرت دولتها در میزان « همبستگی نیروهای جامعه بین‌المللی » حائز اهمیتند .

۶. رئالیستهای سیاسی معتقدند که موازنه قدرت برای حفظ سیاست وضع موجود ضروری است و در شرائط معاصر این سیستم درصدد حفظ استقلال ملل و صلح و توسعه اقتصادی و اجتماعی است . در حالیکه شورویها برپویائی سیستم موازنه قدرت (همبستگی نیروها) شدیداً تأکید می‌نمایند و معتقدند که این توازن بطور مستمر در حال دگرگونی به نفع طبقه کارگر جهانی و در جهت کشمکش برای حدوث انقلاب است .^{۱۰}

گرچه امکان دارد از لحاظ تثوریک اختلافات اساسی میان دیدگاههای شرق و غرب (آمریکا و شوروی) نسبت به سیستم موازنه قدرت وجود داشته باشد ولی عملکرد سیاست خارجی دولتهای مزبور این تفاوتها را اثبات نمیکند . زیرا اولاً هر یک از دو ابر قدرت (آمریکا و شوروی) قدرت

10- See Michael Voslensky, « The correlation of Forces: The soviet View»,
Papers Prepared for peace science society, conferences in Zurich, 1975.
also S. Sanakoyev, The Problem of the correlation of Forces in
contemporary world, Interational Affairs, 1974 : 11

را مهمترین عامل در حفظ موازنه (همبستگی) نیروها تلقی می نمایند .
 ثانیاً هر دو نیروی نظامی را مهمترین عنصر متشکله قدرت میدانند ، نیروئی
 که از پشتوانه قوی اقتصادی نیز برخوردار است . ثالثاً امروزه حتی در غرب
 لزوم نوعی کشمکش دائمی برای حفظ موازنه قدرت برسمیت شناخته شده
 و ارزش و اهمیت عناصر ایدئولوژیکی و اجتماعی قدرت بیش از گذشته مورد توجه
 قرار گرفته است . شوروی ها نیز قدرت نظامی خود را عامل عمده
 برای استقرار صلح ، پیروزی سوسیالیسم و حفظ استقلال ملل دانسته و سایر
 عوامل (حتی ایدئولوژیکی) را در درجه دوم اهمیت قرار داده اند . بدین
 طریق گرچه ظاهراً مفاهیم موازنه قدرت (همبستگی نیروها) در فرهنگ
 سیاسی شرق و غرب از یکدیگر متفاوت به نظر میرسند، لکن این تفاوت های
 تئوریک بهیچوجه اختلاف عملی را در سیاست های خارجی آنها نشان نمیدهد.
 والسلام

